

# صمد به یادماندنی است

ناصر امین نژاد

آنروز (۹ شهریور ۱۳۴۷) که خبر مرگ نابهنگام و غرق شدن "صمد بهرنگی" در آبهای آرس دهن به دهن پخش گردید، واکنشها، خشم و دلمشغولیهای بسیاری را در کانونهای دانشگاهی، مراکز تربیتی، مدارس و بخصوص در جامعه روشنفکران و در میان نویسندگان برانگیخت. آنزمان همه اذهان و دیده ها در این ماجرای دردناک به سوی ساواک متوجه شد، و اکنون نیز این موضوع پس از گذشت قریب ۴۰ سال هنوز در هاله ای از ابهام و تردید قرار دارد. این مرگ زود هنگام به آن دلیل حساسیتهای فراوانی را موجب شد، که زندگی پربار و ارزشمندی پشتوانه اش بود. زندگی هدفمندی که "صمد"ش را جاودانه ساخت.

غرق شدن صمد و ساختگی بودن آن موضوع این نوشتار نیست، اگر چه در این خصوص جای گفتن و نوشتن بسیار است. این نوشته مروری است گذرا و نگاهی است کوتاه به "صمد" که او که بود، چه کرد و چگونه زیست؟ و جستاری است مختصر از زندگی شخصی که "مرگ را خیلی آسان تلقی کرد" اگر چه "به پیشواز آن نمی رفت" و تنها دغدغه اش این بود که "زندگی یا مرگ او چه اثری در زندگی دیگران خواهد داشت".

"صمد" در خانواده ای تنگدست (۱۸ تیرماه ۱۳۱۸) چشم به جهان گشود. او دنیای کودکی را با روحی لطیف در طبیعت سرکش برخوردارش گذراند، به مدرسه رفت، همزمان در غیبت پدر که برای کارگری به قفقاز رفته بود و دیگر او را ندید در تلاش معاش برای خانواده شرکت جست. سرانجام ره به دانشسرای تربیت معلم گشود و آموزگاری را از ۱۸ سالگی انتخاب نمود. همه قراین به قطعیت نشان میدهد که این انتخابی بود آگاهانه که از عشق به دنیای کودکان، خلوص و صداقتی سرشار به کار و هدف اجتماعی و انگیزه انسانی او

برای ورود به دنیای مردمان محروم و تهیدست روستاها و کمک به آنها نشأت میگرفت. او در حین کار و آموزش به شکاف عظیم بین پرداختن به امور تربیتی و آموزشی آنطوری که میباید و آن تبیین تهوع انگیزی که از سوی سیستم حاکم تدریس و تبلیغ میشد، پی برد. روح کنجکاو، استعداد و توانایی چشمگیرش همراه با احساس مسئولیتی پایدار نسبت به نسل نوپا و سازندگان فردا صمد را به اندیشه درآمدن از "برکه و جویبار" محصور و "دل زدن به دریا" واداشت. او در آن دنیای مرعوب آنزمانی که هذیانهای "پیش بسوی تمدن بزرگ" گوش فلک را کر کرده بود، یک تنه و "یک لا قبا" به جنگ استادان پر طمطراق و مدال گرفته ای همچون "عیسی صدیق" های وطنی و "دیل کارنگی" های چشم آبی رفت. او معجونهای کپک زده آنان را که به نام روشهای نوین تربیتی و آئین زندگی تدریس و تبلیغ میشد پس زد و با گفتارهایی رسا و بی تکلف همراه با صداقت، خلوص نیت و جسارتی ستودنی از دالانهای سانسور شاهی راهی بسوی مردم و جامعه گشود و به "کند و کاو در مسائل تربیتی ایران" پرداخت و ارزشهای موجود و برداشتهای آنان را به نقد کشید.

صمد دنیایی برتر و انسانی را در نظر داشت. او به کل جامعه به مثابه یک مجموعه انسانی می نگریست که روابط استثمارگرانه موجود بخش عظیمی از ساکنان آن را زورمدارانه به حاشیه رانده است و این اکثریت در دنیایی آکنده از بی عدالتی، با دردی مشترک دست به گریبان این روابط ظالمانه هستند. او خوب می دانست که این آموزش رایج و این شیوه های مرسوم شده تنها به جهت استمرار و پا برجا نگهداشتن هر چه بیشتر این مناسبات اجتماعی ظالمانه پی افکنده شده است. او به خوبی دریافته بود که باید با این قافله درافتاد و "طرحی نو در انداخت"، و خود با کوله باری از عشق و ره یافتهایی واقعی به سوی تنگدست ترین و محروم ترین کودکان جامعه و به میان روستائیان ره گشود و با زندگی ساده و بی آرایش آنان دمخور گردید. او تابوهای عاریتی، تصنعی و رایج موجود را شکست و با رفتاری دوستانه با روان

و عواطف کودکان و روستائیان ارتباط برقرار کرد و با رنج و شادی آنان شریک شد. صمد با متدهای ساده و در دسترس و برگرفته از امکانات و واقعیتهای زندگی مردم بطور خستگی ناپذیر به آموزش پرداخت. او برای اولین بار کتاب الفبای آذری را نگاشت تا کودکان آذری بتوانند به زبان مادری خود افکار و اندیشه هایشان را ساده و روان و بی تکلف بنویسند و بگویند.

صمد از ادبیات غیر مدرسه ای کودکان و نوجوانان غافل نماند و این خود عرصه مهمی از کار و هدفش را تشکیل میداد. او به خوبی دریافته بود که آن دنیای خیال انگیز و رؤیایی "شاه پریان ها" و "سیندرلا" ها، زندگی شاهزاده ها و امیر هوشنگ های ایران زمین که تحت نام "داستانهای خوب برای بچه های خوب" و "داستانهای طلائی" و... منتشر می شوند، ضمیمه و ادامه همین روشها و مضمون آموزشی رایج است که باید با آن به مقابله برخاست. او عمیقاً معتقد بود که باید کودکان، نوجوانان و جوانان را با زبانی ساده و بدون تکلف با واقعیتهای زندگی محیط پیرامون خود آشنا نمود و از ساختن دنیای "قشنگ الکی" و رؤیایی برای آنان پرهیز کرد. به این ترتیب خود در طول زندگی آموزگاری اش، با گردآوری و چاپ "افسانه های آذربایجان" و با نوشتن داستانها و مقالات بسیار بدون آنکه در اندیشه "مرغ سقا"های جامعه باشد "راه افتاد تا ترسش بریزد" و در این رهگذر فصل نوینی در ادبیات داستانی و پرورشی برای کودکان و نوجوانان باز کرد. بدون شک "پسرک لبو فروش"، "۲۴ ساعت در خواب و بیداری"، "اولدوز و عروسک سخنگو"، کوراغلو و کچل حمزه"، "یک هلو هزار هلو"، "افسانه محبت"، "کچل کفترباز".... و سرانجام "ماهی سیاه کوچلو" در تاریخ ادبیات نوین ایران پایدار خواهد ماند و این خود یکی از رمزهای جاودانه بودن صمد بعنوان پیشتاز ادبیات داستانی برای کودکان و نوجوانان است.

صمد در این نوشته ها با تیزبینی جامعه شناسانه و روانشناسانه خوداز پرداختن به موضوعات نامأنوس و غیره آشنا برای کودکان و نوجوانان و جوانان بشدت پرهیز داشت و سیر

رخدادهای داستانی را بگونه ای پی میگرفت و به پایان می رساند که با زندگی واقعی و دنیای درونی خواننده نزدیکی شگرف پیدا میکرد. بچه های ناتنی و محروم که همیشه "ستم مضاعفی" بر گرده نحیفشان سنگینی میکرده است خیلی راحت خود را در "الدوز و کلاغها" با مضمون سرشار از مهرش می یافتند. زندگی "پسرک لبو فروش" تصویر واقعی زندگی هزاران نوجوان محرومی بود که میشد هر روز تنی چند از آنان را سر این کوچه یا نبش آن خیابان دید، که برای گذران زندگی خانواده از هم اکنون مسئولیت ناگزیری بر دوششان قرار گرفته است. "۲۴ ساعت در خواب و بیداری" گذری است بر دو دنیای کاملاً متفاوت و نا عادلانه انسانها که چهره پلشت آنها به راحتی میتوان پشت هر پنجره ای دید. خوانندگان "کوراغلو و کچل حمزه" در حین خواندن پا به پای مبارزات و کشمکشهایش پیش میروند و خود را همپای کوراغلو در ستیز با ظلم و جور قلعه نشینان می بینند، با بدبختیهای نگران میشوند و هنگام چیره شدنش نفسی از سر رضایت و آسودگی خیال برمی آورند.

رزمندگی و تلاش، ستیز با زورمداری و ظلم، همیاری و مهرورزی، گریز از فریب و نیرنگ و جسارت دل به دریا زدن از جمله عناصر تشکیل دهنده مضمون نوشته های صمد هستند. که در تمام نوشته هایش بخوبی پیداست. او در قالب داستانهایش میگوید: "باید برای رسیدن به جامعه ای شاد و پر نعمت دائماً در حرکت و تلاش و جستجو باشیم و این شادی و نعمت را برای همه بچه های دنیا بخواهیم" به این ترتیب کاملاً مشخص بود که او با قلم گزنده اش مجموعه مناسبی ناعادلانه جامعه را نشانه رفته است. این مضامین اجتماعی مد نظر صمد و هدفهای مبارزه جویانه اش در رویارویی با این دنیای نابرابر که در دیالوگ شخصیتهای داستانی اش عنوان میشد، اگرچه بیانی "کودکانه" داشتند اما برای بزرگترها نیز جالب و آموزنده بود، تا حدی که گروه سنی بالاتری را نیز حول خود گردآورده بود و صمد را از یک نویسنده صرف ادبیات کودکان و نوجوانان تا حد یک منتقد تیز اجتماعی ارتقا داد. او در شرایط زمانی و

مکانی دهه ۴۰ و در اوج اقتدار شاهی و ساواک و دبدبه های " انقلاب سفید شاه و مردم" با بهره گیری از این نوع ادبیات و زبان مبتکرانه نوشته های خود را از تیغ سانسور گذراند و راهی بدرون جامعه گشود، که با استقبال چشمگیر مردمی روبرو گردید. در این حال و هوا داستانهای " کودکانه" اش در دانشگاهها و در محلهای کار بین جوانان و میانسالان دست به دست میگشت و همین استقبال عمومی بود که دستگاه جهانی ساواک را به خود آورد و انتشار مجدد آثار صمد ممنوع اعلام گردید و در اوج همین استقبال عمومی و شناخته شدنش در جامعه بعنوان روشننگری مبارز و عنصری آگاه بود که جان و روانش با طلائم آبهای نیلگون ارس عجین شد. و درست چندی پس از این مرگ زود هنگام آخرین اثر داستانی اش " ماهی سیاه کوچلو" در نمایشگاه "بولون" در ایتالیا(۱۹۶۹) و همچنین در نمایشگاه "بی نیال براتیسلاوا" در چکسلواکی جایزه طلائی را از آن خود کرد.

اگرچه دیگر صمد نبود و ننوشت، اما او ارثیه راهگشایی را از خود برجای گذاشته بود که وی را همچنان زنده نگاه میداشت. رهروان بسیاری راهش را ادامه دادند. "تهضت معلمی" و روان شدن به میان مردم محروم و توجه به کودکان و نوجوانان و نسل جدید، که او پیشتازش بود، شکل دیگر و جان تازه ای به خود گرفت. روشنفکران و قلم بدستانی دیگر راه صمد را پی گرفتند و نسلی دیگر از صمدها "زاده" شدند. "علی اشرف درویشیان" با به تصویر کشیدن زندگی " کلاش چن های کرمانشاهی"، "نیاز علی ندارد"، "سه خم خسروی" و ... "قدسی قاضی نور" با "بی شدن و با شدن"ش، "منصور یاقوتی" با "دهقانان"، "داریوش عبادالهی" با "هرزه گیاه ماجراجو" و "خاطرات فرج"ش و بسیار دیگرانی از جمله نسیم خاکسار که این عرصه را پی گرفتند، همگی اثری و نشانی از صمد و نوشته هایش را با خود داشتند.

در سال ۵۶ و با شدت گرفتن جنبش مردمی و قیام توده ای نوشته های صمد بار دیگر با تجدید چاپها و تیراژهایی بسیار وسیعتر از پیش به بازار سرازیر و با شور و استقبالی بسیار

افزوتتر روبرو شدند. این روند تا سال ۱۳۶۰ همچنان ادامه داشت، تا آهنگامی که مرتجعان اسلامی کتاب سوزان و بستن دانشگاهها را آغاز نمودند. از آن پس باری دیگر آثار و نوشته های صمد و آنچه که رسم و نشانی از صمد داشتند و حتی تصاویرش سوزانده شدند و چاپ و فروش آنها ممنوع اعلام گردیدند. اینبار از سوی اصحاب شاهان جدید، عمامه بسرها، بسی وحشیانه تر به آثار و نوشته های صمد تاخته شد. این آثار سوزانده شدند تا راهی برای قصص اولیا و اصحاب دقیانوسی و کهف باز شود، تا کودک و نوجوان و جوان ایرانی با خرافات و جهل مأنوس گردد و راضی به قضا و قدر، شکر بر نمایندگان خدا بر زمین بگذارد!!

مطمئناً تا هنگامی که این دنیای نابرابر در جامعه ما حاکم و به نیستی کشاندن بخش عظیمی از ساکنانش بردوام است، صمد و آثارش از سوی "روسپی نامردمان" حاکم سوزانیده خواهند شد، و با هر فضای باز و تحرکی باری دیگر سخن از صمد و اهدافش به میان خواهد آمد و از شخصیت و آثارش تقدیر خواهد شد. عکسهایش با آن کلاه پشمی آذری و چهره متین و بی آرایش دست به دست خواهد گشت. صمد بار دیگر برخواید خاست، زیرا که او زدودنی نیست، ققنوس زندگی و مبارزه است و در آتشی دیگر بال خواهد گرفت.